نشریه علمی مطالعات انقلاب اسلامی
دوره ۱۹، بهـار ۱۴۰۱، شماره ۶۸
مقاله علمی ـ پژوهشی
صفحات: ۱۷۴ ـ ۱۵۵

Scientific Journal
ISLAMIC REVOLUTION STUDIES
Vol. 19, Spring 2022, No. 68
Scientific Research Article

تحزب و تعمیق توتالیتریسم در حکومت پهلوی (۱۳۵۷ ـ ۱۳۳۶)

احمد عزیزخانی*

چکیده

پژوهش پیش‌رو با تمرکز بر سیاست تحزب پهلوی دوم از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷، در پی پاسخ به این پرسش است که محمدرضا پهلوی چرا و چگونه از ابزاری دموکراتیک چون حزب در راستای پیشبرد اهداف سیاسی خود بهره برده و در این زمینه به چه نتایجی نایل شده است؟ (سؤال) یافته‌های پژوهش که به شیوه توصیفی ـ تحلیل گرد آمده (روش) حاکی از آن است که پهلوی دوم با سیاست تحزب، از یک طرف در پی تربیت کادرهای مطیع و توسعه نظارت حزبی بر ارکان زندگی مردم و در نهایت توسعه توتالیتریسم برآمده و از طرف دیگر با مشارکت اجباری توده‌ها در صحنه سیاسی و همچنین نمایش دموکراتیک به دنبال تضمین مشروعیت حکومت بوده است. اما نتایج حاصل از این سیاست نه تنها به تقویت حکومت پهلوی نیانجامید بلکه به فروپاشی آن سرعت بخشید. (یافته‌ها)

واژگان کلیدی

حکومت پهلوی، احزاب سیاسی، توتالیتریسم، مشروعیت سیاسی، محمدرضا پهلوی.

---

*. استادیار گروه معارف، دانشگاه اصفهان، اصفهان.
ahmadazizkhani212@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۳۱

طرح مسئله

با شکل‌گیری حکومت تمامیت‌خواه پهلوی، تمامی مظاهر نیم‌بند دموکراسی در ایران ازجمله احزاب سیاسی که از دوران مشروطه پای به عرصه سیاسی نهاده بودند، رو به زوال نهادند. این شرایط در هر دو حکومت پهلوی و تا سال ۱۳۳۶ ادامه یافت اما با فروکش کردن امواج کودتا و تغییر شرایط جهانی و داخلی، اوضاع دگرگون شد. تمرکزگرایی شدید پهلوی دوم موجب ناکارآمدی و نارضایتی‌های گسترده در سطح داخلی و حتی بین‌المللی شده و نهایتاً دستاوردی جز بحران مشروعیت و بحران ناکارآمدی و نهایتاً احتمال سقوط حکومت محمدرضا پهلوی به همراه نداشت، به همین جهت شاه را به فکر حل این بحران انداخت.

به باور «جان فوران» محمدرضا شاه به‌جای سیاست نوسازی سیاسی (که می‌توانست به حل مشکلات مدد رساند و از ضرب مخالفت‌ها بکاهد) قدرتش را افزون بر حمایت‌های خارجی، بر روی چهار ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار، دیوان‌سالاری گسترده دولتی و نهایتاً نظام احزاب دستوری قرار داد. (فوران، ۱۳۷۸: ۲۵) به همین جهت گسترش احزاب یکی از راه‌های موجود جهت حل بحران‌های فوق بود زیرا هم ظاهری دموکراتیک به حکومت می‌بخشید و توده مردم را به عضویت احزاب در می‌آورد (حل بحران مشروعیت) و هم با تربیت کادر حرفه‌ای و همچنین نظارت مستمر بر زندگی مردم از طریق دفاتر حزبی به تحقق سیاست‌های توسعه‌طلبانه شاه مدد می‌رسانید، بنابراین محمدرضا شاه با دو هدف عمده یعنی توسعه توتالیتریسم و کسب مشروعیت جهت دوام حکومت (و البته اهداف فرعی دیگر) سیاست تولید و گسترش احزاب دولتی را در دستور کار خود قرار داد.

در سال ۱۳۳۶ محمدرضا پهلوی با اعلام تأسیس احزاب ملّیون و مردم قصد خود را برای ورود به مرحله‌ای جدید از حیات سیاسی در ایران اعلام کرد؛ مرحله‌ای که به گفته وی به توسعه دموکراسی در ایران کمک می‌رساند؛ این سیاست در ادامه با اعلام ظهور حزب ایران نوین ادامه یافت. اما به‌زودی و با اعلام انحلال نظام به ظاهر چندحزبی و استقرار نظام تک‌حزبی در سال ۱۳۵۳، آشکار شد که نه‌تنها این سیاست به توسعه دموکراسی در ایران نمی‌انجامد بلکه برخلاف فلسفه وجودی احزاب سیاسی در کشورهای دموکراتیک، به مونوپولیزه شدن قدرت در دوره پهلوی دوم یاری می‌رساند. طبیعی است که این شرایط به توسعه توتالیتریسم[۱] پهلوی انجامید به نارضایتی‌ها دامن زد و بنابراین بحران مشروعیت رژیم پهلوی را گسترده‌تر کرده و فرایند فروپاشی این رژیم را تسریع بخشید.

---

۱. توتالیتریسم اصطلاحی در علوم سیاسی و توصیف‌گر نوعی از حکومت است که معمولاً دارای این شش ویژگی است: واجد یک ایدئولوژی واحد است، عموماً دارای یک سیستم تک‌حزبی است، متعهّد به ایدئولوژی واحدی است که معمولاً توسط یک نفر رهبری می‌شود، دارای پلیس مخفی گسترده است، انحصار بهره‌مندی از سلاح‌های مورد استفاده را دارد و نهایتاً انحصار وسایل ارتباط جمعی و انحصار اقتصادی را به‌دست دارد.

پژوهش پیش‌رو با عنایت به روند فوق، به‌دنبال پاسخ به این پرسش‌ها است که چگونه تحزب که ابزاری جهت توسعه تفکر دموکراتیک است، توسط یک حکومت توتالیتر چون حکومت پهلوی دوم پذیرفته شده و توسعه می‌یابد؟ و اینکه نتایج پیگیری چنین سیاستی در حکومت پهلوی دوم چه بوده است؟

چارچوب مفهومی

حزب در مقام یک پدیده سیاسی مهم و تأثیرگذار، همواره دیدگاه‌های مختلفی را به سمت خود معطوف داشته است. یکی از موضوعات مهم در این راستا، رابطه احزاب با نظام‌های سیاسی است. بیشتر این نظریات بر قرابت احزاب با نظام‌های دموکراتیک تأکید دارند. (دوورژه، ۱۳۵۸: ۳۵۵ ـ ۲۹۳؛ هافمیستر، ویلهلم و گرابو، کارستن، ۱۳۹۸: ۲۴؛ نقیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۸ و ...) و حتی برخی چون ماکس وبر احزاب سیاسی را مولود دموکراسی می‌دانند (وبر، ۱۳۷۶: ۱۱۳) و یا وجودشان را شرط توسعه سیاسی تلقی می‌کنند. اما ظهور احزاب دولتی لزوم بازنگری در این دیدگاه‌ها را گوشزد کرد.

نظام‌های سوسیالیستی و فاشیستی با تأکید بر نظام تک‌حزبی، از حزب در راستای بسیج نیروهای اجتماعی برای رسیدن به مقاصد اقتصادی ـ سیاسی بهره بردند. همچنین در کشورهای در حال توسعه احزاب با کارویژه‌هایی چون کادرسازی، بسیج منابع، مشروعیت‌سازی و ... توسط دولت‌های نخبه‌سالار و یا توتالیتر تأسیس شدند که هیچ‌کدام دموکراتیزاسیون را وجه همت خود قرار ندادند. این مسئله باعث ظهور دیدگاه‌های انتقادی پیرامون احزاب سیاسی شد.

«رابرت میخلز» یکی از اولین نظریه‌پردازانی بود که با نگاهی انتقادی، به کارویژه احزاب سیاسی پرداخت. وی احزاب سیاسی را تحت یک نظریه عام سیاسی با عنوان «قانون آهنین اولیگارشی» تحلیل کرد. به باور میخلز «طبقه‌ای که در مقابل جامعه، پرچم ادعاهای مشخص خود را برمی‌افرازد و بر آن است تا مجموعه‌ای از جهان‌بینی‌ها یا اندیشه‌هایی را به مرحله تحقق برساند، به ناچار محتاج به یک سازمان است» (میخلز، ۱۳۷۳: ۲۳) «و صحبت از سازمان، صحبت از اولیگارشی است». (همان: ۳۰)

میخلز تحزب را ناشی از خصلت سازمانی و تمرکزگرایی نظام‌های سیاسی مدرن می‌داند که به روندی به نام «تنفذسالاری» می‌انجامد. (میخلز، ۱۳۶۸: ۲۵۰) به باور وی «... در حیات حزبی عصر جدید اشرافیت خود را مشتاقانه در لباس دموکراسی معرفی می‌کند حال آنکه محتوای دموکراسی مملو از عناصر اشرافیت است.» (همان: ۷۰) بنابراین احزاب سیاسی مدرن از نگاه میخلز دو کارویژه مهم دارند؛ مشروعیت‌بخشی به اشرافیت مدرن و همچنین تحکیم تمرکزگرایی قدرت حاکم.

«موریس دوورژه» اندیشمند دیگری است که در قالب حزب واحد به موضوع احزاب دولتی پرداخته است. وی دو کارویژه مهم برای این‌گونه احزاب بر می‌شمرد. اول اینکه ابزاری در دستان دیکتاتور قرار می‌دهد تا در

ظاهر آیین‌های انتخاباتی و پارلمانی را پی‌ریزی کند و به خود رویه‌ای دموکراتیک ببخشد، (دوورژه، ۱۳۵۷: ۲۹۴ ـ ۲۹۳) و دوم اینکه امکان کادرسازی و نهایتاً استحکام قدرت را به فرد دیکتاتور می‌بخشد. (دوورژه، ۱۳۵۷: ۲۹۲) از این منظر دوورژه نیز دو کارویژه مشروعیت‌بخشی و تحکیم قدرت را برای احزاب دولتی در نظر می‌گیرد.

ازجمله پژوهشگران دیگری که به رابطه میان حکومت‌های دیکتاتوری و احزاب سیاسی پرداخته‌اند می‌توان به «باربارا گدز» اشاره کرد. وی به‌صورت مشخص به انگیزه رهبران نظام‌های توتالیتر در مورد تأسیس احزاب سیاسی می‌پردازد. از نگاه «گدز» این‌گونه رهبران ضمن تأسیس حزب، در چینش رهبران آن دخالت مستقیم دارند (همان‌گونه که در انتصاب مقامات حکومتی دیگر نقش دارند) و تلاش می‌کنند که همواره این رهبران را وامدار خود کنند. به بیان دیگر دیکتاتور جایگاه رهبران احزاب و درمجموع رهبران سیاسی را متزلزل می‌سازد تا این افراد برای حفظ جایگاه خود، در ابراز وفاداری به دیکتاتور از یکدیگر پیشی گیرند. (Geddes, 2008: 5-7)

کتاب ***حزب‌های سیاسی و رفتار سیاسی*** اثر نویسندگان «ویلیام کروتی»، «دونالد فریمن» و «داگلاس گاتلن» نیز به موضوع رابطه میان نظام‌های دیکتاتوری و احزاب دولت‌ساز پرداخته است. به باور نویسندگان این کتاب حزب توتالیتر پس از قدرت‌یابی، کارگزاران خود را در تمامی ارکان حکومت نفوذ می‌دهد. همچنین کارویژه‌های این‌گونه احزاب از این قرارند: جلوگیری از اعتراض‌های سازمان‌یافته، کوشش برای یک‌دست ساختن عقاید و دیدگاه‌های مردم و بسیج توده‌ها جهت حمایت از رهبران و مسلک آنها. (به نقل از: محمدی‌نژاد، ۲۵۳۵: ۱۱۸)

پژوهش پیش‌رو ضمن توجه به دیدگاه‌های فوق پیرامون رابطه میان نظام‌های توتالیتر و احزاب، بر دو مؤلفه «مشروعیت‌بخشی» و «تمرکزگرایی» تأکید کرده و با تمرکز بر این دو مؤلفه به چرایی و چگونگی تشکیل احزاب دولتی و همچنین نتیجه حاصل از آن‌که همانا سقوط حکومت پهلوی است می‌پردازد.

ادبیات پژوهش

علی‌رغم اهمیت موضوع تحزب در حکومت پهلوی، پژوهش‌های اندکی در این حوزه انجام شده است که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

اولین اثری که در این بخش بدان خواهیم پرداخت کتاب ***احزاب دولت ساز و نقش آن در تاریخ معاصر ایران*** است. «اصغر صارمی شهاب» در این اثر به ارتباط میان دیکتاتوری پهلوی و احزاب دولت‌ساز پرداخته است. به باور وی تأسیس احزاب دولتی در دوره پهلوی دوم را باید در راستای پروژه «نظارت حکومتی» به‌جای «حکومت نظامی» تفسیر کرد. شهاب صارمی به این موضوع اشاره می‌کند که

محمدرضا شاه با لغو فرمان حکومت نظامی در سال ۱۳۳۶ (که از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آغاز شده بود) به تأسیس هم‌زمان ساواک و نظام دوحزبی پرداخت که این هم‌زمانی بیانگر انگیزه وی جهت کنترل همه‌جانبه جامعه بود. (صارمی شهاب، ۱۳۷۸: ۴۶ ـ ۴۴) همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این پژوهش هدف حکومت پهلوی از تأسیس احزاب دولتی را در موضوع «نظارت حکومتی» محدود می‌کند و به ابعاد دیگر این اقدام نمی‌پردازد.

دومین اثری که در این مجال بدان خواهیم پرداخت پژوهشی با عنوان ***داستان عضوپذیری حزب رستاخیز*** از آقای «مظفر شاهدی» است. این اثر ضمن اشاره کوتاه به چگونگی شکل‌گیری حزب رستاخیز، به موضوع عضوگیری اجباری پهلوی دوم برای حزب رستاخیز می‌پردازد. به باور شاهدی انحلال احزاب رسمی و رسمیت یافتن نظام تک‌حزبی در کنار سیاست عضوگیری اجباری در راستای تثبیت و توسعه تمامیت‌خواهی پهلوی رخ داد، اما به‌جای تثبیت حکومت به زوال آن انجامید. (ر.ک. شاهدی، ۱۳۸۶: ۸۶) این پژوهش از دو منظر با مقاله پیش‌رو تفاوت جدی دارد: اول دایره شمول احزاب دولتی است که در مقاله آقای شاهدی تنها شامل حزب رستاخیز می‌شود و دوم عدم‌پرداختن این اثر به ابعاد مختلف سیاست تحزب در دوره پهلوی دوم است.

آخرین اثری که در اینجا بدان خواهیم پرداخت با عنوان ***چالش‌های تحزب در دهه آخر حکومت پهلوی دوم*** از خانم «سارا غفاری مرندی» است. غفاری مرندی به زمینه‌های شکل‌گیری و نتایج حاصل از سیاست تحزب در دوره پهلوی دوم پرداخته است. این پژوهش با تمرکز بر دو حزب «مردم» و «ایران نوین» تنها به جنبه‌های محدودی از سیاست تحزب در دوره پهلوی دوم پرداخته و ضمناً به اهداف اصلی رژیم پهلوی از پیگیری چنین سیاستی نپرداخته است. (ر.ک. غفاری مرندی، ۱۳۹۵: ۸۷)

۱. نقش احزاب دولتی در تحکیم توتالیتریسم پهلوی

محمدرضا پهلوی، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از ابزارهای عریان نظامی جهت کنترل جامعه بهره برد. اما در پی تسلط بر جامعه مدنی و احزاب و گروه‌های مردمی، به فکر تغییر ماهیت دیکتاتوری افتاد. تحولات بین‌المللی و داخلی، حکومت پهلوی را به تصمیمی جدید واداشت. غربی‌ها که شاهد ماهیت خشن حکومت پهلوی بودند، نگران آشوب‌های اجتماعی شده و به همین جهت تلطیف فضای سیاسی را توصیه می‌کردند. همچنین محمدرضا پهلوی نیز جهت توسعه توتالیتریسم، به فکر استفاده از ابزارهای نوین افتاد. تأسیس احزاب فرمایشی ابزار مناسبی جهت رفع هم‌زمان انتقادات بین‌المللی و نیازهای یک حکومت تمامیت‌خواه چون تربیت کارگزاران مطیع، توسعه نفوذ حکومت در لایه‌های زیرین اجتماعی، ستایش شاه و ارضای حس خودبزرگ‌بینی وی و ... تلقی می‌شد.

۱ـ۱. تحکیم و تعمیق قدرت حکومت با پیگیری سیاست توسعه احزاب

در سال ۱۳۳۶ شاه دستور تأسیس نظام دوحزبی را داده (شاهدی، ۱۳۸۲: ۵۲) و در پی آن احزاب مردم و ملّیون شکل گرفتند. علی‌رغم اینکه شاه دلیل تشکیل این احزاب را بسترسازی برای توسعه می‌دانست، (پهلوی، ۱۳۵۰: ۳۳۷ ـ ۳۳۶) اما اهداف دیگری مدنظر وی بود. به باور «ریچارد کاتم» شاه جهت تحکیم موقعیت خود، دموکراسی را به بازی گرفته بود. وی در تحلیل دلایل ایجاد این دو حزب می‌نویسد:

> شاه این دو حزب را به‌صورت احزابی می‌دید که برای ایران شروع یک نظام دوحزبی باشند، نظامی که بتوانند در آینده پایگاه محکمی برای خاندان پهلوی فراهم آورد؛ اما در عمل، این دو حزب در حد مضحکی مصنوعی بودند. حزب «آزادی‌خواه» [مردم] به‌وسیله علم، یکی از بزرگ‌ترین مالکان ایران و عضو خانواده‌ای که به هواداری از انگلیس‌ها شهرت داشت، رهبری می‌شد. برای جمع کردن آزادی‌خواهان به دور این حزب بی‌تناسب‌تر از این رهبر یافت نمی‌شد. به‌عنوان راه‌حل، مردم می‌توانستند به حزب «محافظه‌کار» [ملّیون] دکتر اقبال و دوستان فراماسون او روی آورند. ایرانی‌ها همگی این دو حزب را شوخی تلقی می‌کردند. بسیاری استدلال می‌نمودند که شاه با قبول سلطه دیکتاتوری خود می‌توانست اعتبار بیشتری کسب کند تا با این نپختگی سعی در پنهان کردن آن داشته باشد. او مایل نبود به این دو حزب برای انتخاب رهبر و خط‌مشی سیاسی استقلال عمل بدهد که امکاناً منجر به رشد دو حزب واقعی گردند. (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۱۳)

آنچه کاتم در بیان انگیزه شاه از تشکیل این دو حزب می‌گوید، از سوی درباریان نیز نقل شده است. یکی از کارگزاران شاه در خاطرات خود پیرامون هدف شاه از ایجاد احزاب ملّیون و مردم می‌نویسد:

> یکی از آرزوهای سمج و عمیق او ایجاد حزب بود و می‌خواست از این راه نقش هیتلر و موسولینی را ایفاء کند، آن‌هم بدون توجه به اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آلمان و ایتالیا در زمان ظهور و بروز و تأسیس حزب نازی و فاشیست. (ماحوزوی، ۱۳۸۳: ۱۰۱)

در حالی‌که شاه طی دهه ۱۳۴۰ بارها از نظام دوحزبی موجود تعریف و تمجید کرده و معتقد بود که دیکتاتورها از یک حزب دست نشانده حمایت می‌کنند و او هرگز به مقام دیکتاتورها تنزل نخواهد یافت و در ۱۵ آبان ۱۳۵۱ نیز تأکید کرد: «از لحاظ سیاسی مملکت یک‌حزبی نیست، یعنی دیکتاتوری یک‌حزبی نیست و نخواهد بود». (شاهدی، ۱۳۸۲: ۱۲۵ ـ ۱۱۹) اما رفته‌رفته نسبت به احزاب موجود بدبین شد تا جایی که در واپسین ماه‌های سال ۱۳۵۳ به علم، وزیر دربار گفته بود که حزب اقلیت مردم به نوعی از بیگانگان الهام می‌گیرد.

همچنین شاه به این باور رسیده بود که حزب ایران نوین (که به‌جای حزب ملّیون تأسیس شده بود) در نقش ابزار جلب حمایت سیاسی برای رژیم به خوبی عمل نمی‌کند (بشیریه، ۱۳۸۴: ۸۹ ـ ۸۸) در نهایت محمدرضا شاه با رویگردانی کامل از مواضع قبلی خود در مورد نظام دوحزبی، در حضور جمعی از کارگزاران نظام اعلام کرد که دیگر نظام چندحزبی موجود را برنمی‌تابد و ادامه حیات آن را در راستای اهداف خود نمی‌داند. بنابراین ضرورت تأسیس حزب واحد رستاخیز را اعلام کرد تا سیاست‌های آتی کشور براساس داده‌های آن تنظیم و به اجرا گذاشته شود. (همان)

با ادغام و جذب حزب ایران نوین و حزب مردم و برچیدن دیگر احزاب نیم‌بند به دستور شاه در سال ۱۳۵۳ حزب رستاخیز به‌عنوان تنها حزب مجاز در راستای حرکت به سمت نظام تک‌حزبی تأسیس شد. درواقع هدف اساسی این حزب «تبدیل دیکتاتوری نظامی از مدافتاده به یک دولت فراگیر تک‌حزبی» بود. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۴۳)

مارک گازیوروسکی ناتوانی حزب ایران نوین در برآوردن خواسته‌ها و آرزوهای شاه که عمدتاً در بسیج مردم کشور در راستای حمایت از انقلاب سفید بود و نیز عدم‌توانایی حزب اقلیت در ایفای نقش حزب منتقدِ مورد عنایت شاه را از دلایل انحلال این احزاب و تأسیس حزب واحد رستاخیز ارزیابی می‌کند. به گفته او همان حزب ایران نوین در جامه حزبی جدید ظاهر شد و گردآمدگان در آن هم همان فاسدان و فرصت‌طلبان حزب ایران نوین دیروز بودند. (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۳۲ ـ ۳۳۱)

به باور یکی از کارگزاران حکومت پهلوی، تحرک اصلی شاه در تأسیس حزب رستاخیز به علت تمایل وی به اعمال کنترل بیشتر و نیز کاهش میزان انتقادات داخلی بود. محمدرضا با صراحت بر این نکته تأکید کرد که در نظر دارد کنترل خود را بر تمام نقاط ایران گسترش داده و به روشنفکران و دیگران اجازه ندهد که از تاکتیک همیشگی (بی‌تفاوتی آشکار) استفاده کنند.

حزب رستاخیز کانال‌های مشارکت سیاسی را فعال کرده و امکان تشخیص هویت مخالفین را فراهم می‌آورد تا از این طریق کنترل حکومت بر جامعه تسهیل گردد. (شاهدی، ۱۳۸۲: ۱۵۲) به همین جهت شاه در ۲۹ تیر ۱۳۵۵ در اعترافی آشکار بر افزایش اقتدار شخصی‌اش در عصر رستاخیز تأکید کرده و از گسترش روزافزون قدرتش استقبال می‌کند. و گرایش گسترده ایرانیان به حزب واحد و فراگیر رستاخیز را نشانه‌ای آشکار از رغبت و تمایل قلبی ایرانیان به‌سوی معیارهای پذیرفته‌شده نظام شاهنشاهی می‌داند که طی قرن‌های متمادی در بطن زندگی جامعه ایرانی نهادینه شده است. (پهلوی، ۱۳۵۵: ۱۰ / ۹۱۱۶ ـ ۹۱۱۵) البته وی در برخی مواقع براین نکته تأکید می‌کرد که با تأسیس حزب رستاخیز، حرکت تکاملی دموکراسی واقعی در ایران مراحل نهایی خود را طی می‌کند (پهلوی، ۱۳۵۶: ۱۲۴ ـ ۱۲۳) و یا اینکه رستاخیز می‌تواند

با جلب مشارکت گروه‌های اجتماعی فعال در سراسر کشور، نظام مبتنی بر عدم‌تمرکز سیاسی به نمایش بگذارد (پهلوی، ۱۳۵۶: ۲۸۶) در حالی‌که پرواضح بود که تمرکززدایی با نظام تک‌حزبی همخوان نیست.

با تأسیس حزب رستاخیز، شاه آشکارا در مرحله نهایی توسعه دیکتاتوری قدم برداشت. درواقع شاه در بسیاری از موارد نشان داد که تمام تصمیم‌گیری‌ها و همه اقدامات مهم نظیر تغییر دبیرکل، برگزاری کنگره و گردهمایی‌ها در حزب و همچنین در دولت، خارج از اراده و نظر او صورت نمی‌گیرد. به همین دلیل در این دوره، حاکمیت در همه عرصه‌ها بیش‌ازپیش پیروی از روش‌های استبدادی و غیردموکراتیک را پیشه خود ساخت (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۳۷) و این نکته‌ای بود که امام خمینی‌ﷺ بدان اشاره کرده بود. ایشان بارها حزب رستاخیز را مورد انتقاد شدید قرار داد و عملکرد این حزب را در راستای گسترش قدرت استبدادی شاه ارزیابی کرد تا جایی‌که از آن تحت‌عنوان افتضاح حزب فرمایشی یاد کرد که ناکارآمدی خود را اثبات کرده (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲ / ۷۶) و گامی مهم در از میان برداشتن آزادی‌های اجتماعی ایران برداشته است. (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲ / ۱۴۰)

۱ـ۲. تربیت کارگزاران مطیع

یکی دیگر از انگیزه‌های شاه جهت توسعه احزاب، تربیت کارگزارانی مطیع بود تا به پیشبرد سیاست‌های وی یاری رسانند. تجربه کار با سیاست‌مداران کهنه‌کاری چون قوام و مصدق، محمدرضا شاه را به این باور رسانید که جهت تضمین حکومت تمامیت‌خواه خود، به کارگزارانی جوان و مطیع نیاز دارد. همچنین توسعه نفوذ وی در بطن اجتماع بدون ایجاد سازمان سیاسی متصلبی چون حزب ممکن نبود.

تأسیس نظام دوحزبی محمدرضا شاه که با الهام گرفتن از نظام دوحزبی آمریکا شکل گرفت در همین راستا بود (پهلوی، بی‌تا: ۳۳۷) اما به گفته دشتی این دو حزب فاقد مشخصات اصلی یک حزب واقعی بودند. مأموران تشکیل این دو حزب فرمایشی، از موقعیت استفاده کرده و نزدیکان خود را فرامی‌خواندند تا سیاهی لشکر فراهم سازند. از طرفی هرکس می‌خواست به‌دستگاه حاکم نزدیک شود به یکی از این دو حزب می‌پیوست. (ماحوزوی، ۱۳۸۳: ۱۰۲)

براساس آنچه بیان شد این مسئله در کنار دلایل دیگری چون رقابت رهبران دو حزب (اقبال و علم)، عدم‌توجه و اقبال مردم و نخبگان به این احزاب و ... باعث شد نیروها و کادرهایی که مدنظر محمدرضا پهلوی بود، در قالب این دو حزب شکل نگیرد. به همین جهت محمدرضا پهلوی به فکر تأسیس حزبی نوین افتاد.

با انحلال حزب ملّیون، حزب ایران نوین جای آن را گرفت. شاه قصد داشت با استفاده از حزب ایران نوین، کارگزارانی جوان و مطیع را تربیت کرده که همگی گوش به فرمان او باشند و بتوانند کارگزاران قدیمی را که تجربه آنها گاهی مانع تک‌روی محمدرضا شاه می‌شد، کنار بزنند. به همین جهت حزب

مذکور در طول دوران فعالیتش گسترش زیادی یافت و با بافت‌های قدرت محلی مرتبط شد و در نتیجه تماس با مراکز بزرگ تجاری، امنیتی و اشتغال اعضای حزب در مناصب مهم، قدرت زیادی برای خود فراهم آورد.

درواقع کارگزاران شاه اغلب برخاسته از همین حزب بودند به‌گونه‌ای که این حزب برخلاف کارکرد احزاب واقعی، مزایای زیادی نه برای مردم و جامعه بلکه برای شخص شاه داشت. در گزارش سفارت آمریکا مورخ ۲۲ فروردین ۱۳۵۴ پیرامون این حزب آمده است: «اعضاء آن اصولاً برای طی مدارج عالیه به آن می‌پیوستند.» (شاهدی، ۱۳۸۲: ۱۰۰) و همان‌گونه که اسدالله علم تأکید می‌کند «حزب مذکور در دست طبقه فاسده بالاست». (علم، ۱۳۷۷: ۱۴۰ ـ ۱۳۰)

شاه در سی و یکم فروردین ۱۳۴۴ حزب ایران نوین را به حضور پذیرفت و با تشریح اهداف و مقاصد انقلاب سفید موقعیت حزب ایران نوین را در این راه مهم خواند و برای اولین‌بار این حزب را پاسدار انقلاب نامید:

> باید همه بفهمند که ملت ایران به آن حد از رشد رسیده است که آلت دست مخالفین انقلاب قرار نمی‌گیرد و این مکتب سیاسی را باید شما با تمام قوا ایجاد و حراست کنید. حزب ایران نوین که مقارن انقلاب ما به‌وجود آمده و زاییده و پاسدار انقلاب است و سایر احزابی که به اصول انقلاب اعتقاد دارند باید طوری افکار انقلاب را رسوخ دهند که مکتب سیاسی غیرقابل رسوخی در سراسر کشور به وجود آید. (پهلوی، ۱۳۵۵: ۴ / ۳۷۸۳ ـ ۳۷۷۵)

این اعلام بدان‌معنا بود که دیگران، حتی وابسته به حاکمیت، نخواهند توانست در آینده سیاسی کشور نقش مؤثر و قابل‌اعتنایی ایفا کنند. به‌تدریج حزب ایران نوین و دولت و مجلس تحت حاکمیت این حزب، سیطره تمام و کمالی بر شئون و سطوح مختلف حاکمیت یافت به‌گونه‌ای که از قدرت و اعتباری بیش از قدرت و اعتبار سایر نهادهای دولت برخوردار شد. (شهاب صارمی، ۱۳۷۸: ۷۱) البته این قدرت، خود وابسته به اراده شاه بود. بدین ترتیب اراده شاه از طریق کادرهای سازمانی چون حزب ایران نوین و متعلقات آن در سرتاسر جامعه گسترش یافت.

به باور جیمز بیل قسمت مهم برنامه شاه در اجرای سیاست غیررسمی کنترل از نیمه تا پایان دهه ۱۹۶۰ م به همکاری گرفتن روشنفکران تکنوکرات بود. زیرا شاه برای رهنمون دادن و به اجرا درآوردن برنامه‌های اصلاحی خود به روشنفکران تکنوکرات در تمام زمینه‌ها نیازمند بود به همین جهت کوشش منظمی برای گزینش و به خدمت گرفتن آنها از طریق احزابی چون ایران نوین به عمل آورد و گروهی از آنها به‌تدریج به جمع نخبگان سیاسی پیوستند. این حزب راه اصلی برای پیوستن تکنوکرات‌های

تحصیل‌کرده به‌دستگاه شاه بود. افراد در این تکنوکراسی نوین از بالا به دقت دست‌چین می‌شدند و به‌وسیله شخص شاه و ساواک از صافی می‌گذشتند.

اساس سنجش برای عضویت، وفاداری مطلق به شخص شاه و فرمان‌برداری و پیروی از روش حکومت وی بود (بیل، ۱۳۷۱: ۲۲۸)که این فرایند در احزاب دولت‌ساز پهلوی ازجمله حزب ایران نوین به‌صورت دقیق رصد می‌شد تا جایی که ساواک ضمن نظارت تمام‌عیار، گزارشات نوبه‌ای خود را از عملکرد این حزب به مسئولین بالادستی ارائه می‌داد و حتی برخی از رهبران اصلی حزب از کارمندان ساواک بودند. (شاهدی، ۱۳۸۸: ۳۴ ـ ۳۳) این‌گونه شاه کارگزارانی مطیع برای خود مهیا ساخت تا توسعه توتالیتریسم پهلوی را تسهیل کنند.

۱ـ۳. ستایش، خودبزرگ‌بینی و توتالیتریسم پهلوی

همان‌گونه که «ماروین زونیس» بیان می‌کند، شاه مانند هر دیکتاتوری، نیاز به ستایش دیگران داشت تا ضمن ارضای حس خودبزرگ‌بینی، دیگران را منکوب خویش کند و در این راستا از تمامی امکانات در اختیارش (که به جهت مقام شاهی فراوان بود) بهره می‌برد. (زونیس، ۱۳۷۰: ۳۴)

ماروین زونیس به نقل داستان‌های مربوط به «شیفتگی شاه به پرواز» و «پوشیدن کفش‌های پاشنه‌بلند به هنگام گرفتن عکس با فرح» و ... براساس مطالعات روان‌شناختی «هینز کوهرت» ویژگی خودشیفتگی محمدرضا شاه را مورد اشاره قرار می‌دهد. به باور وی شاه به جهت نیاز به وجود فرصت‌هایی برای بیان جنبه‌های عظمت شاهنشاهی پهلوی و شخص شاه، به‌دنبال تغییر شرایط ایران بود و با توجه به مقام پادشاهی این امکان در اختیارش قرار گرفته بود تا تغییراتی را در راستای نیازهای خود ایجاد کند. (زونیس، ۱۳۷۰: ۳۴)

زونیس با الگو قرار دادن نظر کوهرت در مورد فرد خودشیفته، محمدرضا شاه را دارای دو چهره می‌داند: یک چهره در مقابل انظار عمومی و حتی خود شاه به‌صورت آگاهانه ارائه می‌شود و چهره دیگر خصوصی است که تا حد امکان از خود شاه و دیگران مخفی نگاه داشته می‌شود. آن چهره عمومی که چنین فرد خودشیفته‌ای سعی در قبولاندن آن دارد، چهره‌ای اغراق‌آمیز است. (همان: ۷۱) به گفته علی دشتی «اگر هر روز نام و آوازه شاه سرفصل روزنامه‌های صبح و عصر نمی‌شد و از سوی وسایل ارتباطی جمعی از وی پیوسته نامی برده نمی‌شد، می‌پنداشت شأن او فرو می‌افتد ...». (ماحوزی، ۱۳۸۳: ۱۵۷ ـ ۱۵۶)

ارائه چهره اغراق‌آمیز نیاز به ابزارهایی داشت که احزاب دولتی و ارکان مطبوعاتی آنها یکی از این ابزارها بود. به همین جهت به‌ویژه پس از توسعه حزب ایران نوین، تملق و ستایش‌های گزافه‌آمیز از شخص شاه نیز به مجموعه فعالیت‌های حزبی اضافه شد و بی‌گمان آن همه تملق و چاپلوسی، در

افزایش دامنه غرور و نخوتی که شاه بدان دچار شده بود، بی‌تأثیر نبود.

نشریات و دستگاه‌های تبلیغی و انتشاراتی حزب ایران نوین در راستای ستایش از برنامه‌های انقلاب سفید و سایر اقدامات و مدعیات شاه پیرامون مسائلی مانند دموکراسی، مشروطیت، ناسیونالیسم مثبت، سیاست مستقل ملی، دموکراسی و ... به فلسفه‌بافی‌های بی‌بنیادی می‌پرداختند و نویسندگان حزبی برای توجیه و تفسیر نظریات و گفته‌های شاه برای توسعه و تعالی کشور دائماً مشغول مدیحه‌سرایی بودند. (شاهدی، ۵۸۱:۱۳۸۷) شاید به همین جهت از اواخر سال ۱۳۴۷ شاه جنبه‌های احتیاطی را کنار گذاشته و در مصاحبه‌های خود با محافل مطبوعاتی و خبرگزاری‌های خارجی از نقش بی‌بدیل و قاطع خود در تعیین سرنوشت و جهت‌دهی فعالیت احزاب، دولت و سایر لوازم حکومت‌داری سخن به میان می‌آورد. (پهلوی، ۱۳۵۵: ۶ / ۵۱۱۶)

۲. تحزب و تلاش جهت حل بحران مشروعیت در دوره پهلوی دوم

یکی دیگر از کارویژه‌های احزاب دولتی در نظام‌های تمامیت‌خواه، مشروعیت‌بخشی به نظام حاکم است. از آنجا که واقعیت خشن توتالیتریسم به مرور بازتاب‌های منفی داخلی و خارجی فراوانی را به همراه داشته تا جایی‌که می‌تواند به فروپاشی نظام سیاسی حاکم بیانجامد، کسب مشروعیت از طرق گوناگون ازجمله مردمی نشان دادن نظام سیاسی یکی از راه‌های پیشگیری از فروپاشی است. در این میان توسعه احزاب سیاسی (به جهت ماهیت مردمیشان) می‌تواند نمایشی دموکراتیک از یک حکومت تمامیت‌خواه به همراه داشته باشد.

از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰، تحولات بین‌المللی و داخلی حکومت پهلوی را به تصمیمی جدید واداشت. روی کار آمدن مجدد شاه از طریق کودتا و با حمایت قدرت‌های خارجی، فراطبقاتی بودن رژیم، ارثیه‌های مذموم پدر و مال و اموال بی‌حد و حصر و نارضایتی‌ها و کینه‌جویی‌ها (دشتی، ۱۳۸۳: ۴۱) در کنار نفوذ بیگانه و به یغما رفتن ذخایر کشور، توسعه فرهنگ درباری، جشن‌ها و نمایش قدرت رژیم، فساد و ارتشاء از ویژگی‌های دیگر رژیم بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۵۴؛ آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۵۵) که بحران مشروعیت را برای حکومت پهلوی به همراه داشت.

محمدرضا پهلوی جهت کسب مشروعیت بین‌المللی و داخلی از سال ۱۳۳۶ سعی کرد تا نوعی نمایش دموکراسی را اجرا کند؛ ازاین‌رو برای اولین‌بار در حضور نمایندگان مجلس سنا گفت که قصد دارد دو حزب سیاسی در کشور بر پا کند. وی در همین راستا احزابی را به‌صورت فرمایشی تأسیس کرد تا ساختار متصلب سیاسی پهلوی را دموکراتیک جلوه دهد. نکته‌ای که عبدالرضا انصاری از نزدیکان محمدرضا شاه هم بر آن تأکید می‌کند. (انصاری، ۱۳۹۱: ۱۶۱) اما مشکل بزرگ در این میان عدم اعتماد به چنین احزابی بود.

رژیم پهلوی پس از تصمیم تأسیس احزاب فرمایشی، جهت اثبات ادعای فراگیری و مردمی بودن آنها،

نیاز به عضوگیری گسترده برای آن احزاب داشت؛ اما به جهت فقدان اعتماد عمومی نسبت به رژیم پهلوی، اقبال کمی به این احزاب شد، به همین جهت رژیم پهلوی سیاست عضوگیری تصنعی و اجباری را در پیش گرفت.

پس از تأسیس حزب مردم، برخلاف تصور و انتظار رهبران آن به‌ویژه علم، استقبال مردم کشور از این حزب بسیار اندک و به‌ویژه در مراحل نخست تقریبا در حد هیچ بود. تا جایی‌که طی همان روزهای نخستِ اعلام موجودیت و جنب‌وجوش و تبلیغاتی که پیرامون برنامه‌ها و اهداف آن در حمایت از حقوق مردم کشور به راه افتاده بود، بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی مردم، رهبران حزب مردم را شوکه ساخت و «هیچ‌کس جز چند تن از مستخدمین و نزدیکان شخصی علم در آن اسم‌نویسی نکرد و به همین دلیل گفته شد که «سردمداران حزب قصد دارند کارمندان ادارات زیردست خود را وادار کنند که در حزب مردم اسم‌نویسی کنند». (هیأت تحریریه، ۱۳۳۶: ۳)

چنین شرایطی در مورد حزب ملّیون نیز وجود داشت. بدیهی است که این سیاست در مورد این دو حزب جواب نداد، به همین جهت رژیم پهلوی درصدد تأسیس حزب ایران نوین با داعیه‌های اصلاح‌طلبانه برآمد تا بتواند سطح بیشتری از مشارکت عمومی را برانگیزاند. باقر پیرنیا در کتاب خاطراتش بیان می‌کند که «حزب ایران نوین از آغاز بنیاد کوشش خود را بر این قرار داده بود که همه کارکنان اداره‌های آموزش‌وپرورش، دبیرستان‌ها و دبستان‌ها را به همونده (عضویت) حزب ایران نوین دربیاورد و برای این منظور مدیرکل‌ها و رئیسان را در همه ایران تغییر داده و کسان وابسته به خود را برگزیده و فرستاده بودند». (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۹۲)

با تشکیل حزب ایران نوین، تبلیغات و حمایت‌های گسترده‌ای در راستای جذب اعضای جدید و نهایتاً نفوذ در بدنه اجتماعی از این حزب شد تا به نوعی بحران مشروعیت رژیم را پوشش دهد اما همان‌گونه که در گزارشات ساواک مشهود است حزب ایران نیز موفقیت چندانی در این راستا کسب نکرد. (به نقل از: حمیدی‌نیا، ۱۳۷۹: ۱۴۵)

به باور مظفر شاهدی حزب ایران نوین، مانند دو سلف خود یعنی احزاب ملّیون و مردم، هیچ‌گاه عضو واقعی نداشت. منظور از عضو واقعی کسی است که بر مبنای ایمان و اعتقاد به مرامنامه یک حزب، به آن وارد می‌شود. معدود اعضای حزب را عده‌ای فرصت‌طلب تشکیل می‌دادند؛ البته در کنار آن شاید معدودی کارمند و کارگر هم بودند که از ترس بیکار شدن و به قول معروف «از نان خوردن افتادن» ورقه عضویت حزب را پر کرده بودند و عضویتشان نیز به همین ورقه محدود می‌شد (شاهدی، ۱۳۸۷: ۵۵۷) به همین جهت علی امینی حزب ایران نوین را بیشتر اجتماع کارمندی می‌دانست تا یک اجتماع سیاسی به معنایی

که در جامعه ریشه داشته باشد. (لاجوردی، ۱۳۸۰: ۴۸)

این سیاست عضوگیری، سیستم سیاسی و اداری کشور را بیشتر به سمت باندبازی پیش برد و همین مسئله موجب اخلال در امورات کشور شده بود. در درون وزارتخانه‌های مختلف که عده‌ای از کارمندان به حزب ایران نوین می‌پیوستند، رقابت و چنددستگی‌های بسیاری شکل می‌گرفت که عمدتاً متأثر از رقابت‌های کارگردانان و دست‌اندرکاران حزب بود که هریک سعی می‌کردند با افزودن بر اعضای حزب و درواقع ازدیاد تعداد اعضای باند خود در مقابله با رقیب، از قدرت و ابتکار عمل بیشتر و مؤثرتری برخوردار شوند. (شورای نویسندگان، ۱۳۸۴: ۲ / ۱۷۹)

عدم‌توفیق احزاب ملّیون، مردم و ایران نوین در جلب مشارکت عمومی و نهایتاً کسب مشروعیت بیشتر، رژیم پهلوی را به تصمیمی رادیکال واداشت که همان تأسیس حزب رستاخیز و عضوگیری اجباری در سطح گسترده بود. محمدرضا پهلوی در توجیه تشکیل حزب رستاخیز چنین گفت:

> تمام احزابی که در این اواخر فعالیت داشته‌اند صددرصد به کشور وفادار بوده‌اند. احزاب وفادار نیازی به منحل شدن ندارند. منتها شکل و فرم آنها دیگر کارایی نداشت، زیرا حزبی که به قدرت می‌رسید از ثمرات پیشرفت برخوردار می‌شد و احزاب اقلیت صددرصد بازنده بودند، اما اکنون با ایجاد حزب جدید، سیاست‌مداران اقلیت نیز امکان آن را دارند که با دولت به همکاری بپردازند. (به نقل از: مطلبی، ۱۳۸۶: ۲۵)

اما واقعیت چیز دیگری بود. بلافاصله بعد از تأسیس حزب رستاخیز، هنگامی که روند ثبت‌نام اعضای آن در همه نقاط کشور آغاز شد ساواک به‌عنوان بازویی قدرتمند و غالباً رعب‌انگیز، در گرایش دادن مردم به عضویت در حزب تازه تأسیس نقش قابل‌توجهی ایفا کرد. به‌گونه‌ای که بسیاری از مردم صرفاً از ترس ساواک، عضویت در حزب رستاخیز را پذیرفتند. (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۴۵ ـ ۵۴۴)

پس از شکست احزاب دولتی قبلی در عضوگیری و نهایتاً کسب مشروعیت بیشتر برای رژیم پهلوی، عضویت در حزب تازه تأسیس رستاخیز برای شخص محمدرضا پهلوی اهمیت ویژه‌ای یافت. شاه خطاب به کسانی که در حزب جدید (رستاخیز) عضو نمی‌شدند گفت:

> کسی که وارد حزب سیاسی جدید نشود، دو راه در پیش دارد؛ چنین شخصی یا وابسته به یک سازمان غیرقانونی یا به حزب غیرقانونی توده است. این‌چنین فردی جایش در یکی از زندان‌های ایران است، یا اگر مایل باشد می‌تواند همین فردا کشور را ترک کند بی‌آنکه عوارض خروج بدهد و هرجا بخواهد برود، زیرا ایرانی نیست، جزء ملت نیست و فعالیت‌های او طبق قانون، غیرقانونی و مستوجب مجازات است. (زونیس، ۱۳۷۰: ۱۳۸)

عضویت در حزب رستاخیز تقریباً اجباری بود و به مخالفان حزب برچسب خائن و کمونیست زده می‌شد، که فقط دو انتخاب در پیش‌رو داشتند، یا کشور را ترک کنند و یا به زندان بروند. عضویت در حزب همچنین مستلزم پذیرش نظام شاهنشاهی، سلطنت مشروطه و انقلاب سفید بود. (امجد، ۱۳۸۰: ۱۶۳)

به باور هالیدی، ایده تشکیل حزب رستاخیز این بود که دولت با تأسیس این حزب به ابزار مطمئن‌تری برای جلب حمایت و وادارسازی مردم ـ به‌ویژه آنها که در استخدام دولت یا سازمان‌های تحت‌نظر دولت بودند ـ جهت اعلام وفاداری به رژیم دست یابد. به‌دنبال این سیاست تا سال ۱۳۵۶ پنج میلیون نفر از مردم ایران (عمدتاً با زور) به این حزب پیوستند. (هالیدی، ۱۳۵۸: ۵۴)

رستاخیز در بیشتر روزهای سال ۱۳۵۴ سرگرم ایجاد سازمانی گسترده بود. شکل‌گیری این تشکیلات و مسئولیت‌های آن در شرایطی صورت گرفت که اولاً همگی افراد شرکت‌کننده در کنگره مؤسس، به تعریف و تمجید از این اقدام شاه پرداختند، ثانیاً در پس این خوشوقتی، رقابت‌های شدیدی جهت در دست گرفتن جایگاه‌ها مشاهده می‌شد و ثالثاً افرادی نظیر فرح و مقامات حزبی سابق و نیز ساواک نقش برجسته‌ای در انتخاب اعضاء تشکیلات داشتند.

درمجموع عضوگیری افراد در سطح شهرها و روستاها از سوی مسئولان حزبی با کمک تمامی نهادهای حاکم آغاز شد، تا جایی‌که جلوی درب ادارات دولتی دفتری قرار گرفته بود که هرکس وارد آن اداره می‌شد باید ابتدا آن دفتر را امضاء کرده و به عضویت حزب درآید، سپس وارد اداره شود. در خاطرات علی بهزادی، ماجرای فردی از اعضاء انجمن شهر تهران نقل شده است که در یک روز به‌دنبال انجام کارهای اداری و شخصی خود در سطح شهر تهران، مجبور می‌شود ۱۰ بار به عضویت حزب رستاخیز درآید. فرد مذکور هرجا که می‌رود با اینکه در انجمن شهر عضو حزب شده است، اما ترس وی از مأموران و احتمال اینکه کار او شاید راه نیفتد، مجبور می‌شود دوباره نام خود را در دفتری که جلوی اداره مذکور قرار داشت، یادداشت کند.

چنین یارگیری ظاهری و فرمایشی در سراسر کشور به‌ویژه برای دانش‌آموزان و دانشجویان که شمار زیاد آنها رقم اعضا را افزایش می‌داد، صورت گرفت. (شاهدی، ۱۳۸۲: ۱۵۲) این روند آن‌قدر عریان و بی‌محابا انجام می‌شد که جان استمپل که در زمان تأسیس حزب رستاخیز کارمند سفارت آمریکا در ایران بود، نیز به این موضوع اشاره می‌کند. (استمپل، ۱۳۷۷: ۵۸ ـ ۵۵)

عضوسازی‌های تصنعی و صوری از این دست، در درازمدّت، کارساز نشد و پس از مدتی، آشکار شد که میزان واقعی‌تر مشارکت‌کنندگان در فعالیت‌های حزبی، جهت حل بحران مشروعیت مورد نیاز است. البته ناگفته‌نماند که فرصت‌طلبان و سودجویانی که ناگزیر، عضویت در حزب رستاخیز، مهم‌ترین

پیش‌شرط ورود و حضور آنان در مدیریت‌ها و مشاغل ریز و کلان سیاسی، اداری و اقتصادی بود، وفادارترین اعضای آن حزب محسوب می‌شدند. (صمیمی، ۱۳۷۰: ۲۰۵ ـ ۲۰۴؛ حیدری، ۱۳۵۷: ۶۸ ـ ۶۷) اما به باور برخی از پژوهش‌گران سیاست عضوگیری اجباری نتایج معکوسی برای رژیم به‌دنبال داشت که در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

۳. نقش احزاب دستوری در فروپاشی رژیم پهلوی

یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری احزاب دولتی در دوره پهلوی دوم، تلاش جهت نفوذ در بدنه اجتماعی با دو هدف عمده کنترل لایه‌های زیرین اجتماعی و حل بحران مشروعیت بود. اما در اوایل دهه ۱۳۵۰ فقدان حمایت مردمی از رژیم، محمدرضا شاه را عمیقاً درباره آینده حکومت فردی‌اش نگران ساخت. راه‌حل شاه این بود که یک نظام تک‌حزبی بر پا کند تا حمایت مردمی را ایجاد کند. ازاین‌رو شاه حزب رستاخیز را به‌عنوان یک حزب واحد و فراگیر بنا نهاد، (بروجردی، ۱۳۸۷: ۵۶) اما اهداف حکومت پهلوی از این اقدام محقق نشد و مهم‌تر اینکه همان‌گونه که بسیاری از پژوهشگران بیان می‌کنند، خود به یکی از علل فروپاشی رژیم تبدیل شد.

شاه پس از تشکیل حزب رستاخیز بر اجباری بودن عضویت همه ایرانیان در این حزب تأکید کرد و مخالفین این ایده را تهدید به زندان یا اخراج از کشور کرد. (روزنامه کیهان، ش ۹۵۰۶: ۱۲ / ۱۲ / ۱۳۵۳) اما این تأکید رادیکال و شاید جنون‌وار بر عضویت در حزب رستاخیز، اعتماد عمومی را نسبت به حزب و در سطوح بالاتر حکومت پهلوی سلب کرد و نهایتاً به فروپاشی رژیم پهلوی سرعت بخشید. به باور همایون کاتوزیان تأکید شاه بر عضویت اجباری مردم در حزب رستاخیز بدان معنا بود که حکومت پهلوی دیگر به اطاعت منفعلانه قانع نیست بلکه انتظار سرسپردگی فعال را دارد. نتیجه چنین اقدامی کاملاً روشن است؛ «این اقدام به‌جای اینکه پایگاهی مردمی برای رژیم ایجاد کند، موجب بیزاری مردم می‌شود». (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۵۳)

در کنار ایجاد حس بیزاری در میان مردم، مخالفت‌های امام خمینی‌ﷺ با تأسیس و عضویت در احزاب دولتی به‌ویژه حزب رستاخیز اوضاع را برای رژیم پهلوی بغرنج‌تر کرد. از نگاه حضرت امام‌ﷺ هدف اصلی رژیم پهلوی از ایجاد احزاب فرمایشی، کسب موافقت (مشروعیت) با زور سرنیزه بود. (موسوی خمینی، ۱۳۶۶: ۳۵۸) به همین جهت ایشان مشارکت و عضویت در حزب رستاخیز را به جهت «مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان» حرام و کمک به ظلم دانست. (همان)

حضرت امام‌ﷺ با زیر سوال بردن مشروعیت حزب رستاخیز، تأسیس آن را اعتراف شاه مبنی بر

عدم‌همراهی ملت با طرح‌های قبلی رژیم ازجمله پروژه موسوم به «انقلاب شاه و ملت» دانست. (همان) بدیهی است که این مخالفت‌ها پژواک عظیمی در سطح جامعه داشته و به سقوط رژیم پهلوی سرعت بخشید؛ نکته‌ای که شاه نیز بدان پی برده بود، جایی که وی به‌صراحت از اشتباه خود در زمینه تشکیل حزب واحد رستاخیز سخن گفت: «یکی از اشتباهات دوران سلطنت من تشکیل حزب رستاخیز در اسفند ۱۳۵۳ بود که به توصیه من صورت گرفت». (پهلوی، ۱۳۷۷: ۲۲۹)

از منظر مخالفان سیاسی رژیم پهلوی، حزب رستاخیز نماد گسترش و شکوفایی دیکتاتوری در دوره محمدرضا شاه به‌شمار می‌آمد و این تلقی وجود داشت که تأسیس و فعالیت حزب رستاخیز در راستای نقض آشکار حقوق بشر و قانون اساسی مشروطیت انجام گرفته است. (آموزگار، ۱۳۷۵: ۴۰۵ ـ ۴۰۴) به‌بیان دیگر عضوگیری اجباری، تهدید افرادی که حاضر به عضویت نبودند و در نهایت خارج شدن دست تمامیت‌خواهی از آستین حزب رستاخیز به مخالفت‌ها دامن زد و فروپاشی رژیم را تسریع بخشید. از طرفی تأسیس حزب رستاخیز آتش مخالفت با رژیم را شعله‌ور ساخت و رهبران مذهبی، گروه‌های سیاسی و بسیاری از مردم را به‌سوی مبارزه با رژیم شاه سوق داد. (شاهدی، ۱۳۸۲: ۲ / ۳۶۵)

به باور یرواند آبراهامیان به انحصار درآوردن سازمان‌ها و وسایل ارتباط جمعی نیروهای اجتماعی را از حضور در خیابان‌ها که از طریق آنها می‌توانستند شکایت‌ها و خواسته‌های خود را بیان کنند، محروم کرد. افراد بیشتری امید به اصلاحات را از دست دادند و انگیزه‌هایی برای انقلاب پیدا کردند. تلاش برای به مشارکت کشاندن مردم موجب شد که حکومت فرضیه قدیمی هرکس علیه ما نیست با ماست را کنار گذارد و این برهان خطرناک را بپذیرد که هرکس با ما نیست علیه ماست. (آبراهامیان، ۱۳۷۵: ۵۴۹ ـ ۵۴۸)

این‌گونه توسعه احزاب دولتی با هدف کسب مشروعیت برای رژیم پهلوی، به‌ویژه با تأکید بر سیاست عضوگیری اجباری، نتیجه معکوس برای رژیم پهلوی در پی داشت و نهایتاً به روند فروپاشی حکومت پهلوی سرعت بخشید.

نتیجه

توسعه تفکر دموکراتیک نیازمند ابزارهایی است که سیاست تحزب مهم‌ترین آنهاست. احزاب نقش واسطه را میان مردم و حاکمیت ایفا می‌کنند و همچنین به گردش نخبگان (که خود مانع انحصار قدرت است) یاری می‌رساند. البته این کارویژه‌های دموکراتیک تا زمانی دوام دارد که ماهیت احزاب دگرگون نشده باشد. احزاب آنگاه ابزارهایی جهت توسعه تفکر دموکراتیک تلقی می‌شوند که ریشه در طبقات اجتماعی داشته باشند اما گاه دولت‌های تمامیت‌خواه با تأسیس احزاب سیاسی قدرت را در انحصار خود در می‌آورند و از احزاب سیاسی در راستای توسعه دیکتاتوری بهره می‌برند. فاشیسم و

نازیسم نمونه‌های این دولت‌ها هستند. در این شرایط باید میان احزاب دولتی و احزابی که در یک ساختار متکثر و رقابتی دولت را در دست دارند، تفاوت گذاشت. دسته اول مخلوق دولت‌اند و گروه دوم خالق آن؛ طبیعی است حزبی که ریشه در اجتماع نداشته باشد و توسط دولت ایجاد شده باشد، دستاویز دولت قرار گرفته و بیشتر از آنکه به توسعه دموکراتیزاسیون بیانجامد، به تعمیق توتالیتریسم کمک می‌رساند. مسئله‌ای که در دوره پهلوی به وضوح قابل رویت بود.

حکومت پهلوی پس از کودتای ۳۲، به شیوه‌ای عریان بر طبل توتالیتریسم کوبید. اما این تمامیت‌خواهی لجام‌گسیخته مشکلاتی را برای حکومت در پی داشت. اول اینکه چون مطلقاً به شخص شاه وابسته بود و بازوان اجرایی ضعیفی داشت، امکان نفوذ قدرت به عرصه‌های مختلف اجتماعی را با مشکلاتی مواجه می‌ساخت و همچنین به جهت ماهیت عریان خود، مخالفت‌های جدی داخلی و خارجی را برمی‌انگیخت و به گسترش بحران مشروعیت دامن می‌زد. بنابراین محمدرضا پهلوی تلاش کرد تا با تأسیس احزاب وابسته، الزامات ساختاری توسعه توتالیتریسم را فراهم آورده و همچنین با عضوگیری اجباری و گاه تصنعی، حامیان اجتماعی مناسبی برای خود مهیا سازد. احزابی چون مردم، ملّیون، ایران نوین و رستاخیز در همین راستا شکل گرفتند. تا هم به تعمیق توتالیتریسم کمک کنند و هم به حل بحران مشروعیت و در نهایت تثبیت حکومت بیانجامند، اما ایجاد تصنعی این احزاب با شرایطی چون عضوگیری اجباری، تهدید افرادی که به عضویت احزاب در نمی‌آمدند به اخراج از کشور و ... ماهیت توتالیتر حکومت پهلوی دوم را آشکارتر کرد و درنتیجه مخالفت‌های جدی‌تری را برانگیخت که به باور بسیاری از صاحب‌نظران به فروپاشی رژیم پهلوی سرعت بخشید.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۵، ***ایران بین دو انقلاب***، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.

۲. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۷۷، ***ایران بین دو انقلاب***، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم ختامی، تهران، نشر نی، چ دوم.

۳. آلموند، گابریل و دیگران، ۱۳۷٦، ***چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی***، مترجم علیرضا طیب، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.

٤. آموزگار، جهانگیر، ۱۳۵۷، ***فراز و فرود دودمان پهلوی***، ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران، ترجمه و نشر کتاب.

۵. ازغندی، علیرضا، ۱۳۷۹، ***تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران***، تهران، سمت.

٦. استمپل، جان. دی، ۱۳۷۷، ***درون انقلاب ایران***، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا.

۷. امجد، محمد، ۱۳۸۰، ***ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری***، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

۸. امیدوار، حسین، دریابیگی، میرعلیرضا، ۱۳۸۹، ***جستاری تاریخی بر عوامل بازدارنده احزاب سیاسی در ایران***، تهران، افراز

۹. انصاری، عبدالرضا، ۱۳۹۱، ***ناگفته‌ها از روزگار پهلوی***، تهران نشر علم.

۱۰. ایوانف، م. س، بی‌تا، ***تاریخ نوین ایران***، ترجمه هوشنگ تیزابی، تهران، انتشارات ضیاء.

۱۱. بروجردی، مهرزاد، ۱۳۸۷، ***روشنفکران ایران و غرب***، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، فروزان.

۱۲. بشیریه، حسین، ۱۳۸٤، ***موانع توسعه سیاسی در ایران***، تهران، گام نو.

۱۳. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۵۰، ***ماموریت برای وطنم***، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱٤. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۵۵، ***مجموعه تالیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران***، ج ۹، تهران، سازمان چاپ و انتشارات کیهان.

۱۵. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۵٦، ***به‌سوی تمدن بزرگ***، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوره پهلوی، تهران، نشر بیتا.

۱٦. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۷۷، ***پاسخ به تاریخ***، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، سیمرغ، چ ششم.

۱۷. پیرنیا، باقر، ۱۳۸۲، ***گذر عمر: خاطرات سیاسی باقر پیرنیا***، تهران، کویر.

۱۸. حیدری، محمد، ۱۳۵۷، ***فساد و اختناق در ایران***، تهران، مؤسسه اطلاعات.

۱۹. خمینی، روح‌الله، ۱۳٦۱، ***صحیفه نور***، ج ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۲۰. دشتی، علی، ۱۳۸۳، ***عوامل سقوط محمدرضا شاه پهلوی***، گردآورنده حبیب ماحوزی، تهران، زوار.

۲۱. دوورژه موریس، ۱۳۵۲، ***رژیم‌های سیاسی***، ترجمه ناصر صدرالحفاظی، تهران، کتاب‌های جیبی و فرانکلین.

۲۲. دوورژه موریس، ۱۳۵۷، ***احزاب سیاسی***، ترجمه رضا علومی، تهران، امیرکبیر.

۲۳. زونیس، ماروین، ۱۳۷۰، ***شکست شاهانه***، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو

۲٤. شاهدی، مظفر، ۱۳۸۲، ***حزب رستاخیز: آسیب‌شناسی یک ناکامی بزرگ***، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲۵. شاهدی، مظفر، ۱۳۸۷، ***سه حزب مردم، ملیون، ایران نوین (۱۳۵۳ ـ ۱۳۳۶)***، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

۲۶. شورای نویسندگان، ۱۳۸٤، ***کابینه حسنعلی منصور به روایت اسناد ساواک***، ج ۲، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی.

۲۷. صارمی شهاب، اصغر، ۱۳۷۸، ***احزاب دولتی و نقش آنها در تاریخ معاصر ایران***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۸. صمیمی، مینو، ۱۳۷۰، ***پشت‌پرده تخت طاووس***، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، مؤسسه اطلاعات.

۲۹. طباطبایی، سیدمحمد، ۱۳۹٤، «بنیان دولت حزب سالار و تعامل میان دموکراسی و پارتیتوکراسی»، ***مجله دولت پژوهی***، ش ۳، ص ۸۰ ـ ۳۳.

۳۰. علم، اسدالله، ۱۳۷۱، ***یادداشت‌های علم***، ج ۱، به کوشش علی نقی عالیخانی، تهران، کتابسرا.

۳۱. فلسفی، محمدتقی، ۱۳۷٦، ***خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۳۲. فوران، جان، ۱۳۷۸، ***مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران***، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا.

۳۳. کاتم، ریچارد، ۱۳۷۱، ***ناسیونالیسم در ایران***، ترجمه فرشته سرلک، تهران، نشر گفتار.

۳٤. کاتوزیان، محمدعلی، ۱۳۸۰، ***تضاد ملت و دولت***، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.

۳۵. گازیوروسکی، مارک ج، ۱۳۷۱، ***سیاست خارجی آمریکا و شاه: ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران***، ترجمه جمشید زنگنه، به کوشش غلام رضا نجاتی، تهران، رسا.

۳٦. لاجوردی، حبیب الله، ۱۳۸۰، ***خاطرات عبدالمجید مجیدی***، تهران، گام نو.

۳۷. محمدی نژاد، حسن، ۲۵۳۵، ***احزاب سیاسی***، تهران امیرکبیر.

۳۸. مروارید، یونس، ۱۳۷۷، ***از مشروطه تا جمهوری***، ج ۳، تهران، نشر اوحدی.

۳۹. موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳٦٤، ***صحیفه نور***، ج ۱، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

٤۰. میخلز، ربرت، ۱۳۷۳، ***جامعه‌شناسی احزاب***، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، قومس.

٤۱. میلانی، محسن، ۱۳۸۵، ***شکل‌گیری انقلاب اسلامی***، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران، گام نو.

٤۲. نجاتی، غلامرضا، ۱۳۷۱، ***تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران***، ج ۱، تهران، رسا

٤۳. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۷۳، ***سیاست و حکومت در اروپا: انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا***، تهران، انتشارات سمت، چاپاول.

٤٤. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۷٦، ***توسعه سیاسی***، تهران، قومس.

٤٥. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۹۳، ***احزاب سیاسی و گروه‌های ذی نفوذ***، تهران، قومس، چ دوم.

٤٦. هافمیستتر، ویلهلم، گرابو، کارستن، ۱۳۹۸، ***احـزاب سیاسـی؛ کارکردهـا و سـازماندهی در جوامـع دموکراتیک***، تهران، نگاه معاصر.

٤٧. هالیدی، فرد، ۱۳۵۸، ***دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران***، ترجمه فضل‌الله نیک آیـین، تهـران، امیرکبیر.

٤٨. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۷۰، ***سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگـونی***، ترجمـه محسـن ثلاثـی، تهران، نشر علم.

٤٩. همایون کاتوزیان، محمد علی، ۱۳۸۰، ***تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایـران***، ترجمـه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.

٥٠. هویدا، فریدون، ۱۳٦٥، ***سقوط شاه***، ترجمه ح.ل ـ مهران، تهران، اطلاعات.

٥١. هیئت تحریریه، ***مجله هفتگی مهر***، س ۱، ش ۲، پنجشنبه ۹ خرداد ۱۳۳٦.

٥٢. وبر، ماکس، ۱۳۷٦، ***دانشمند و سیاست مدار***، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

53. Ann. K.s. Lambton, 1958, “Secret Societes and Persian Revolution 1905-1906”, ***St. Antonys paper***, No. 4.

54. Geddes, B, 2008, Party creation as an autocratic survival strategy, ***Dictatorships:Their Governance and Social Consequences***, Princton: Princton University, P. 1-20.